فصل سوم:رویکرد مناسب در مقابل منکران

- نحوه مواجهه با سوفیست
- روش سوفیست
- سؤالاتی از سوفیست
- روش پاسخگویی به سوفیست

نحوه مواجهه با سوفیست

در رابطه ی یک سوفسطایی با رئالیست ِواقع‌گرا، شما می‌گویید این کتاب، واقعیّتی دارد؛آن را دارم می‌بینم، سوفیست چه می‌گوید؟ می‌گوید خیال است. شما مدرِک هستی؛ این هم یک صورت مبصَر است. ما بر اساس مشترکات، جلو می‌رویم. می‌رسیم آن بزنگاهی که می‌خواهیم برای او بگوییم حالا به وجدان خودت مطمئن شو، ببین که یک محسوس منفصلی داری کما اینکه محسوس متّصل داشتی .یعنی ما یک جایی می‌رسیم که یک دفعه آن امر منفصل از متصل برای او جدا شود؛ راه دارد یا ندارد؟ راه دارد. تعبیری در اصول فلسفه، علامه طباطبایی فرمودند، گفتند میز رئالیسم از ایده‌آلیسم و سوفیسم چیست؟ فرمودند گرایش‌های ایده‌آلیستی و سوفیستی می‌گوید ما جز علم ندارم، و جز به سوی علم نمی‌رویم. اما ایده‌آلیست می‌گوید ما معلوم داریم، اما جز علم به دست نمی‌آوریم[1]. الآن هم ما این را می‌خواهیم به طرف مقابل نشان بدهیم که یک معلوم منفصل داریم؛ هر چند وقتی سراغ آن می‌رویم، جز علم به دست نمی‌آوریم.[2]

---

[1] بررسی مسئله علم و معلوم را از لحاظ اهمیت در جرگه مسائل درجه يك فلسفه بايد قرارداد، زيرا تا ما هستيم سر و كاری به غير علم نداريم.

البته اين سخن را نبايد از ما دليل سفسطه گرفت، زيرا سوفسطی می‌گويد ما پيوسته علم می‌خواهيم و علم به دست ما می‌آيد و ما می‌گوييم ما پيوسته معلوم می‌خواهيم و علم به دست ما می‌آيد و فرق ميان اين دو سخن بسيار است.(اصول فلسفه و روش رئالیسم،مقاله چهارم،ج ۱ ،ص ۱۶۵)

[2] البته استاد بر این مطلب نقدی دارند که برای بیان تفصیلی آن به فایل اعتباریات(html)جلسه ۳۲-۳۴ مراجعه فرمایید.

روش سوفیست

تکیه بر بخش کوچکی از واقعیّات؛مخفی کردن بخش بزرگ-تر

حرف هایی که سوفیست می زند، یک درصد کار است، همینطوری که او بخشی را دارد نشان میدهد و خوب هم نشان میدهد، بخش دیگر که مخفی میشود، شما باید نشان بدهید. یعنی آن چیزهایی که خود او هم قبول دارد و اصلاً چراهای هم ندارد. شما به او نشان بدهید.

استمداد سوفیست از حقایق نفس الامری برای ابطال حقیقت

او در تمام کلماتی که جلو میرود، دارد استدلال می کند؛ از آنچه مغز از فضای ریاضیات، منطق، امور عامه که حقایق نفس الامری دارد، کمک میگیرد تا حرفش را جلو ببرد. یعنی تمام استدلال او برای نفی آن مطالب، مثبِت مطالبی است که میخواهیم بگوییم. در دلش هم موجود است.

سؤالاتی از سوفیست

گاهی می گویند ذهن ما اینطور آفریده شده که چنین درک میکند. آیا «درک میکند» یعنی فرض میکند؟ باید مفهوم را روشن کنیم. آیا یعنی ذهن ما طوری آفریده شده که این کتاب را خیال میکند، دارم میبینم؛ ولی نه کتابی است نه هیچ چیز دیگری ؟خیال میکند دارد میبیند. الآن اتصاف به اینکه **خیال میکند** را که دیگر قبول دارد. **وقتی شما میگویید خیال میکند، اینکه خیال میکند هم، مخلوق ذهن اوست یا نیست؟** وقتی ما میگوییم مربعی را دارد فرض میگیرد، الآن در فرض او یک چیزهایی بر او تحمیل میشود، یا نه؛ باز هم دست خودش است؟ اگر تحمیل می شود،پس شما میتوانید با برهان ریاضی- با بیرون از ذهن او و خلقت او- خلافِ فرضِ او را محقق کنید.برهان، مخلوق ذهن نیست.

الآن دارد ذهنی را فرض میگیرد. این هم که میگوید ذهن من اینطور ساخته شده است، این را باز دوباره فرض میگیرد؟

مثلاً واو میگوید یک واقعی داریم، از کجا میگوییدد؟ علی ای حال یک چیزی داریم که به ما پیام میدهد یا نه؟ یک حرفش این است که نه، اصلاً پیام، ما آن که دریافت میکنیم صرف یک پیام بدون مفهوم است. ما چه میدانیم پشت این پیام چیزی هست یا نیست؟ اینها دیگر سوفیست هایی خیلی حاد است. همینها هم کامل برایشان جواب پیدا میکنید.

روش پاسخگویی به سوفیست

اشتباه؛فهمِ اشتباه بودن یک مطلب

گاهی می‌گویند مغز می‌آید اشتباهات خودش را تصحیح می‌کند. اگر صرفاً در مقام یک توهّم باشد، توهّم که اشتباه ندارد. خودِ اشتباه، یعنی پذیرفتن این‌که یک واقعیّتی هست و ذهن ما بخشی از واقعیت را یافته بود؛بخشی را اشتباه کرده بود. شما بخشِ اشتباه را برجسته می‌کنید، و حال آن‌که آن بخشی را که درک کرده بود، روی صواب درستی بود. چرا می‌فهمد اشتباه کرده؟ فهم خودِ اشتباه، فهمِ یک واقعیت است. به عبارت دیگر، درست است این‌که الآن می‌فهمم، چه بسا باز فهم جدید من اشتباه باشد؛ اما «آن که قبلاً فهمیدم اشتباه بود»، این یک واقعیت است؛ با همدیگر ملازمه ندارد. یعنی الآن من به یک واقعیت رسیدم: اشتباه بودن درک قبلی.

تفکیک بین اقدامات اختیاری و غیر اختیاری ذهن

ذهن ما بعضی امور را اقدام می‌کند، بر بعضی امور بدون اقدام وارد می‌شود. این تفاوت را هم ما می‌سازیم؟ یعنی من گاهی حرکت می‌کنم، گاهی می‌بینم دیگری حرکت کرد به سوی من آمد. او که می‌آید، تحت اختیار من نیست. من که می‌روم، تحت اختیار من است. این‌ها را هم دارم توهم می‌کنم؟ یعنی تفاوت بین کاری که من با اراده انجام می‌دهم، با کاری که بدون اراده‌ی من فقط به قوه باصره من است.

درک وحدتِ طبیعتِ مشترک بین افراد

حافظه‌ی مغز چه‌طور بین دو چیز ارتباط برقرار می‌کند؟ یعنی مغز وقتی می‌بیند سفیدی را با سفیدی دوم؛ درد را با درد دوم؛ گرسنگی را با گرسنگی دوم، آیا نمی‌تواند بگوید که این گرسنگی با فردِ دردِ دیروز، از نظر طبیعت عین هم هستند؛ اما گرسنگیِ امروز با گرسنگیِ دیروز دو طبیعت هستند؟ مغز چرا می‌گوید این گرسنگی با آن گرسنگی یک سنخ هستند؟ مغز این‌طور آفریده شده که این‌ها را یک سنخ می‌بیند؟ ای من؛ این دو تا واقعاً یک سنخ هستند؟ آن دارد این‌ها را درک می‌کند. نمی‌تواند از این‌ها بیرون برود.

همه‌نگی

یکی از اموز اثبات کنندە، همه‌نگی است. یعنی شما وقتی کتاب را می‌بینید، یکی از راه‌هایی که محک می‌زنید این است که برومد دست بزنم ببینم هست یا نیست. اگر جلو رفتید به آن دست زدید، دیدید دست شما در شد به مانعی برخورد نکرد، می‌گویید که این خیال است، یک بازتابی است.

همان ارادەای که سوفسطائیان می‌گویند خیال می‌کنی، اینها مواردِ محک زدن دارد؛ یعنی ارادەهایی که بشر در همه‌نگی، به عنوان فرد واقعیِ اراده کشفش می‌کند، با ارادەهای تلقینی که در شرایط شبه‌ِ فیزیولوژیکی است. اینها از همدیگر جدا می‌شود. مثلاً کسی که در این زمینه‌ها تحقیق می‌کند و انتخاب نظر می‌کند. می‌گویند که شما خیال می کنی که داری انتخاب نظر می‌کنی. خیال می کنی که داری دانشگاه می‌روی، درس داری، شاگرد داری، اصلاً اینها را نمی‌پذیرد؛ پس چرا سر وقت می‌آیی؟ می‌بینند که همه اینها جواب ندارد. من واقعاً پذیرفتم.

بله این که سردرِ دانشگاه سبز است ای سبز مایل به فلان رنگ است، اینجا را می‌گیرد **بُلد** می‌کند، می‌گویی ببین من نمی‌دانم؛ تو چه طور می‌بینی آن سبز را؟ نمی‌دانم پس.... و حال آنکه بقیه‌اش را که هست و همه هم قبول دارند، اینها را ما باید برجسته کنیم. یکی از اینها همه‌نگی است.